

فناخت مناطق محروم کشور عزیز اسلامی می تواند رهنمودهای ارزنده ای برای رفع ستم از مستضعفین داشته باشد که همواره مورد تأیید امام است بوده و از ضروریات انقلاب اسلامی بشمار می رود ایران اسلامی با کوله باری از ظلم ۲۵۰۰ ساله هرج و مرج از خاکش گویای رنجبانی است که در این دوران سیاه برآورفته است و به هر زمینی پا بگنزاریم غیر از خرابی و آثار نکبت پادشاهان چیز دیگری نظر را جلب نمی کند لذا با شناخت عمیق این ویرانگری و ظلمی که بر محرومین و مظلومین ساکن آن مناطق واقع شده به سنگینی رسالت ما می افزاید. برای دفاع از مظلومیت آنان از خون شهدای عزیز، مسئولیت مشکلی را به عهد ما گذاشته است.

امید است با یاری خداوند بزرگ، انقلاب اسلامی ایران که تنها امید مستضعفین جهان می باشد در دفع ظلم از ستمدیدگان موفق شود.

معرفی مناطق محروم مملکت و شناسایی دردهای اساسی، در حله اول از اهم کارهاست، که در گشایش کار و شروع حرکت بسیار حائز اهمیت است لذا بر آن شدیم تا بازنمایی سلا، از دردها و رنجها و مشکلات مناطق محروم را در این صفحات بنگاریم. تا ضمن آشنائی با این مناطق به رفع مشکلات آنان همت گماشته شود. انشاء...

سفرنامه ای که در ذیل آمده است مجموعه مشاهداتی است که از لوداب، منطقه ای محروم و دور افتاده، در یکی از فقیرترین استانهای کشور که در قلب سلسله جبال زاگرس قرار دارد، با امید به اینکه جمهوری اسلامی ایران با کمک امت مسلمان و ایثارگر هر چه سریعتر این دردهای مزمن را که از رژیم منحوس شاه باقی مانده است برطرف نماید.

خورشید لظه به لظه چهره تابانش را در پشت کوهها پنهان می کرد و ماشتایان بدنبال دیدار رخ او بیابانها را طی می کردیم از اردکان فارس گذشتیم و در لابلای شیارهای کوهها از گردنه ای به گردنه دیگر بسراغ استان کهگیلویه و بویر احمد می گذشتیم تا اینکه شب شد و دیگر از خورشید اثری نداشتیم و تاریکی همه جا را فرا گرفته بود گویا خورشید هم می دانست ما بدنبال چه می گردیم و خواست بفرماید که به سرزمینی پا گذاشته ایم که سالیان دراز در زیر چکمه شاه و خان شاهان قرار داشت وارد شده ایم و در این سرزمین، در این محرومستان، غیر از کوه و جنگل و بلوط اثری از چیز دیگر نیست و نور خورشید را در صحنی دیگر باتوان یافته از خون عزیزان رزمنده که در کربلای ایران، از شرق طلوع کرده یافتیم. باید اینکه تاریخ نشینان غرب را نیز روشنائی بخشد. انشاء...

به مرکز استان، شهرستان یاسوج وارد شدیم. هر چند فرود یوار یاسوج از مرکز بودن یک استان نالان بود بهر حال تقدیر این بود که این شهر را مرکزیت استان بخشند تا پلی باشد برای رساندن انقلاب اسلامی و مواهب آن به ساکنان آن دیار، از

هر گذرگاه عبور می کردیم، گویا انقلاب اسلامی از آنجا، پیش ما آمده و ما را یافته بود آنها و آنجا همه چیز را از ما بهتر می دانستند. انقلاب را درک کرده بودند، جنگ را لمس کرده بودند و صوری بر داغ شهیدان جنگ را به دیگران می آموختند، و بردباری را در تحمل سختیهای چند هزار ساله، و آمادگی در ایثار و فداکاری را سرلوحه کار خود قرار داده بودند و در عشق به حسین (ع) و کربلای حسین (ع) و فرزند او خمینی کبیر را برای دیگران اسوه بودند، عشایر مسلمان که به زیر زنجیرهای ستم شاه، خان لهیده شده بودند هم اکنون با تمام محرومیت خود از پیشتانان احقاق حق میهن و اسلام در صفوف رزمندگان اسلام در جبهه های نبرد حق علیه باطل هستند.

قرار بود سفری به دو منطقه محروم زیلاتی و لوداب بویر احمد که از مناطق سردسیری استان می باشد داشته باشیم کمیته فرهنگی جهاد استان مقدمات را آماده و با یک راهنما سفر را آغاز نمودیم راهنما که خود از عشایر است دانشجوی دانشگاه اهواز می باشد در تعریفهای تلخ خود از واقعیتها و محرومیتهای منطقه می گفت نسبتا منطقه لوداب به از زیلاتی ها هستند بقول زیلاتی ها را در سال ۱۳۵۰ بعضی از مامورین دولتی کشف کردند تا آنوقت این بخش از روستاهای بویر احمد ناشناخته بوده است خلاصه بعد از ظهر از یاسوج سمت غرب حرکت کردیم، جنگل های بلوط در دامنه کوهها و شیارهای زاگرس خودنمایی می کردند و ماشین بسرعت در جاده خاکی درختی را به درخت دیگری می دوخت از روستای «مهدیان» گذشتیم در این آبادی که سرچاه قرار دارد هرکی به کاری مشغول بود و دخترکی به کار آخون، که به زبان لری خود کردن معنی می دهد و مقداری ماش را به زیر پاهای گاو از خوشه جدا می ساخت راهنما می گفت در بویر احمد کارهای اصلی خانه تماما به عهد زنان خانه دار است و زن و دخترهای خانواده مسئول تهیه هیزم، نان، دوشیدن گاو و بز و کارهای دستی از نوع پشم ریزی (تره) جاجیم بافی، قالی بافی و کمک به شوهرانشان در امر کشاورزی می باشند و معمولا به علت ضعف اقتصادی در منطقه مردها به شهرهای اطراف استان از جمله شهرضا، شیراز، بهبهان و دیگر شهرها به منظور تأمین مقدار معیشت خود، دورانی از سال را به دور از خانه و کاشانه به کارهای کارگری ساختمان و غیره در شهرها می پردازند، از روستای بلزار و مادوان علیا و گوشه گذشتیم بر سر در هر روستا نمائی از فقر و محرومیت نسبی آویخته بودند اما بگفته راهنما آبادیهای اطراف جاده و نزدیک به شهر، کلا از مزیت نزدیکی به شهر و خدمات شهری نوعی استفاده می کنند، در راه به یک نفر روستائی با چهره شوخه و لباسهای چین و چروک دار با الاغ نیمه جانش برخوردیم که مقداری از محصول خود را برای تعویض و یا تبدیل به جری دیگر که مورد نیازش

بوده، به بازار فروش در آبادیهای اطراف می برد که محور اقتصاد و نسبتا بیشتر مبادلات در آنجا بر اساس پایاپای بوده و با دادن برنج و یا گندم و یا پیاز که از محصولات آنجا است جنس مورد نیاز خود را در مقابل می گیرند، در حین صحبت بودیم که متوجه شدم از شهر بسیار دور شده ایم از روستای مزک و گنجه ای و ده بر آفتاب که در حاشیه جنگل و جاده و در دامنه کوهی بلند قرار گرفته بودند گذشتیم به کوره گچ یزی، که اخیرا توسط واحد معدن جهاد استان در شرف احداث بود رسیدیم این کوره مواد اولیه آن از یک معدن در چند کیلومتری تأمین می شود و قادر است گچ مورد نیاز منطقه را تأمین نماید و بعد به روستای امیرآباد و حسن آباد رسیدیم و از آنجا به کلکی و کریک و امام زاده عسگر راهم از دور زیارتی کردیم و به راه ادامه دادیم و به روستای توت نده رسیدیم در دامنه کوهی بلند قرار داشتیم و ماشین هن هن کنان از وسط ده می گذشت. حمام آبادی که خراب شده بود مادری را دیدم که در پناه آفتاب رنگ پریده عصر بدنبال لولو سر دختر بچه اش را به دقت می گشت که ماشین نزدیکی یک بقالی برای صرف جرعه ای آب ایستاد و پس از ملاقات راهنما با معلم روستا تعدادی هفته نامه جهاد روستا به او داد و پس از خدا حافظی به راهنما ادامه دادیم، دیگر جاده خیلی سریالائی شده بود و از آن بالای کوه، با همه عظمت و استواری که داشت بزرگی و استواری موجودی دیگر نظرم را جلب کرد که یادم آمد آن عظمت انسان را، که به حقیقت به بزرگی این موجود الهی، که اگر در صراط مستقیم قرار گیرد می تواند استوارتر از کوه باشد که نمونه و اسوه های آنرا در انقلاب اسلامی بسیار بیاد داریم و در هر شهر و روستائی، بر سر هر محلی تصویر یک شاهد، از این شهیدان استوار همیشه تاریخ که پابرجائی خود را در مقابل ظالمان و مستکبرین جهانی نشان داده اند و تنها بر این جرم خونشان بر زمین گرم کربلای ایران ریخته شده است، کم کم رخ پر فروغ خورشید به پشت کوهها می رفت و ماشین هم از روستای کوه و گور گنجه به پاتاووه رسید، پاتاووه دوراهی بود که یک راه به منطقه محروم زیلاتی می رفت و راهی دیگر به لوداب، منطقه وسیع کوهستانی که آبادیهای آن در بین شیارها به فراموشی رفته بودند قرار داشت، راهنما تصمیم گرفت ابتدا به منطقه لوداب برویم و سپس به زیلاتی.

حدود ۳ ساعت نزدیک به ۱۰۰ کیلومتر در جاده خاکی، کوهها را فتح کرده بودیم، چند لحظه ای تأمل کردیم. پاتاووه که نسبتا حالت مرکزیت دارد از یک مولد برق و پاسگاه ژاندارمری و بهداشتی بهره مند است در کمیته فرهنگی جهاد توفیق داشتیم که صحنه عبرت انگیزی را دیدم، چون منطقه بسیار از شهر دور بود و روستای پاتاووه در مرکز چندین آبادی دیگر قرار داشت لذا مریض ها را بلاچار به بهداشتی آنجا می آوردند که متوجه شدیم یک بنای



سفری به استان کهگیلویه و بویراحمد

لوداب، گذرگاه فقر و محرومیت

* زنان مجبور بودند کیلومترها راه کوهستانی را برای تهیه آب آشامیدنی هر روز طی کنند... و جهاد با اجرای طرح آبرسانی توانسته است این زحمت طاقت فرسا را از دوش این زجردیدگان بردارد.

* در بویراحمد کارهای اصلی خانه تماما بعهده زنان خانه‌دار است، وزن و دخترهای خانواده مسئول تهیه هیزم، نان، دوشیدن گاو و بوز، و کارهای دستی از نوع، پشم ریزی، جاجیم بافی، قالی بافی و کمک به شوهرانشان در امر کشاورزی می‌باشند.

* عشایر مسلمان که به زیر زنجیرهای ستم شاه و خان لهیده شده بودند هم اکنون با تمام محرومیت خود از پیشتازان احقاق حق میهن و اسلام در صفوف رزمندگان اسلام در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل هستند.

جغرافیایی به کمک این محرومین شناختند این برادر تعریف می‌کرد در بعضی از روستاها زنان مجبور بودند کیلومترها راه کوهستانی را برای تهیه آب آشامیدنی هر روز طی کنند و در این وقت و آمدها چه اتفاقاتی که برای خودشان و کودکشانشان نیفتاده است و جهاد با اجرای طرح آبرسانی توانسته است این زحمت طاقت فرسا را از دوش این زجردیدگان بردارد از جمله طرح آبرسانی حیدرآباد بوده است که با لوله کشی چهار کیلومتر و هفتصد متر و نصب ۲۵ شیر آب در این روستا آنان را از این نعمت الهی که سالیان سال محروم بودند بهره‌مند نموده است و طرح آباده با لوله کشی ۴۵۰۰ متر و طرح تک سیاه با ۲۸۰۰ متر لوله کشی و در گراب ۲ کیلومتر و ناصر آباد ۱۲۰۰ متر لوله کشی و طرح آب کاسه با اتصال ۲ کیلومتر، فوق بزنند

سیاه مشکل بود که ناگاه بر وسط جاده دستور توقف دادند و جوانی از گروه مقاومت آبادی به جلو آمد و علت سفر در شب را پرسید و به همین ترتیب تا رسیدن به مقر جهاد «در روستای آباده» چندین بار گروه مقاومت سیاه جلویمان را گرفتند و پس از شناسایی به حرکت ادامه دادیم، در راه به یکی از برادران جهادگر برخوردیم که در شب تاریک کنار جاده جلویمان را گرفت. متوجه شدیم ماشین او خراب شده و به همراه هم به مقر جهاد رهسپار شدیم در بین راه سخنها بسیاری گفت، از آنچه بر این فرزندان محروم در طول رژیم منفر گذشته رفته بود، از ظلم و جور حبیب اله بهادر، خان منطقه که در درگیریهای خسرو خان قشقانی معذوم در فارس کشته شده بود و... که پس از انقلاب برادران جهادگر در بدترین شرایط

روستایی که در موقع کار به زمین خورده بود بر روی دوش برادرش به بهداری آورده بودند و دست او را که شکسته بود گچ گرفته و پانسمانش کرده‌اند و بر دوش یکدیگر به سمت ده خود راه افتاده بودند وقتی مسافتی را که باید مریض بدوش طی کند پرسیدم بسادگی گفت ده پانزده تا بیست کیلومتری اینجا است، ناگاه به یاد آمبولانسهای از بردار شهر تهران افتادم که این برادر روستایی که از بی رمقی وجودش و رنگ پریده صورتش داستانش از ظلم چند هزار ساله شاهان داشت بر دوش برادرش با دست شکسته و حال نالان منتظر آینده بسوی خانه‌اش در حرکت بود. به جهت دیگر شب شده بود به قصد توقف در مقر جهاد که حدود ۲ ساعت دیگر فاصله زمانی داشتیم حرکت کردیم، در بین راه دیگر تشخیص خانه های تاریک را در بین جنگل و کوه

تعداد زیادی از خواهران و برادران روستائی را متهم به آب لوله کشی کرده اند. وی گفت قبل از اجرای این طرحها بیشتر روستاها از آب رودخانه که ماده سفید رنگ ناشناخته ای در آن وجود دارد استفاده می کردند و بنابر گفته برادران کمیته پزشکی اکثر بچه های آن منطقه مبتلا به انگل هستند بطوریکه غیر ممکن است از سه نفر روستائی آن منطقه یک نفر مبتلا به انگل نباشد. تعداد زیادی نیز مبتلا به مرض سل می باشند و بعد از اجرای طرح آبرسانی که با زحمات برادران انجام شده بسیار در وضع بهداشت اینان موثر واقع شده است و با ساختمان تعداد زیادی حمام که بصورت ابتکاری با توجه به شرایط خاص منطقه ساخته شده است در اختیار خواهران و برادران روستائی قرار داده اند و کلا در حوزه آن مقر که در روستای آباده مستقر بودند ۲۵ دستگاه حمام یک دوره در سال جاری ساخته شده است. حمام که از یک اطاق حدوداً ۲/۵×۷ و یک رخت کن تشکیل شده است یک منبع آب بشکل استوانه با یک تنور بر بالای بام حمام قرار داده شده و بشکلی نصب شده که در زیر آن هیزم قرار میگیرد که پس از گرم شدن نیمه خالی منبع را در حدی که آب قابل استفاده باشد آب می ریزند و با شیرمستقیمی که به داخل حمام هدایت شده است برای مصرف آماده می شود و این طرح در منطقه بعثت سادگی در سوخت موفق بوده است و دیگر از فعالیتهای کمیته عمران ساختمان مدرسه ۲ کلاسه سیلارستان و مدرسه ۲ کلاسه در لشکفت سیاه و یک باب مدرسه ۲ کلاسه در آب چار و یک مدرسه ۲ کلاسه در تحلیون و ساختمان بنای پاسبگاه زاندارمری آباده بوده است و به منظور

*** جهاد با اجرای طرح آبرسانی روستاهای آباده با طول چهار کیلومتر و پانزده متر و یک باب سیاه ۲۸۰۰ متر و گراب ۲ کیلومتر و ناصر آباد ۱۲۰۰ متر و آب کاسه ۲ کیلومتر... را آماده و همچنین ۲۵ دستگاه حمام که سوخت آن هیزم می باشد و ساختمان مدرسه ۲ کلاسه و سیلارستان و مدرسه ۳ کلاسه در اشکفت و آب چار و تحلیون... را به اتمام رسانده است.**

گرفتند دوره راهنمایی در روستای آباده یک مدرسه راهنمایی ۸ کلاسه و ۶ دستگاه منزل مسکونی برای معلمین مدرسه ساخته شده است و با اجرای طرح آبرسانی تحلیون بطول ۲۸۰۰ متر و طرح روستای چین بطول ۱۵۰۰ متر تعداد زیادی از خواهران و برادران روستائی را که از آب آشامیدنی بهداشتی محروم بوده اند بهره مند ساخته اند. جهادگرمان داستنها از آنجا داشت که دیروقت بود و پس از ۵ ساعت ماشین سواری از لابلای شیارها و دامنه کوهها به روستای آباده رسیدیم و به مدرسه محل، که دو کلاسه بیشتر نداشت و بچه های جهاد در آنجا مستقر شده بودند و قرار بود تا چند روز دیگر که به منطقه دیگری می روند در آنجا باشند چون در زمستان راههای ارتباطی کاملاً قطع می شود و عبور و مرور ممکن نیست.

*** نام دکتر پرویز برای تمام آبادیهای دو منطقه زیلایی ولوداب نامی آشنا و خدمتگذاری صدیق و وفادار به اسلام و قرآن را برای روستائیان تداعی می کند.**

*** (مردان روستا) همگی برای کار... هفت ساعت پیاده می روند و از آنجا به دهدشت و بعد به بهبهان، تا کاری پیدا کنند و لقمه نان برای زن و بچه اشان... بیاورند.**

هنوز آرام نگرفته بودیم که به مجلس سوگواری خاص آل عبا که توسط اهالی برگزار می شد رفتیم همه برادران جهاد هم در مراسم شرکت کردند و ساغنی را به سوگ سرور شهیدان امام حسین (ع) نشستیم پس از سینه زنی پای صحبت یکی از اهالی نشستیم که دردها داشت از گرفتاریهای قبل از انقلاب، و دلش خون بود از سختیها و ظلمها، از او از انقلاب پرسیدیم، انتظار نداشتیم جواب قاطع و روشنی بشنوم، اما با قاطعیت و روشنگری خاصی به تحلیل از رژیم شاه و بعد از انقلاب اسلامی پرداخت و وقتی از امام پرسیدیم، گویا با کلماتش نمی توانست منظور قلبش را بیان کند که با تمام وجود تشنه این نور خدا را به دل خودش حس کرده بود و همچون عاشقی غرق از معشوقش تعریف می کرد

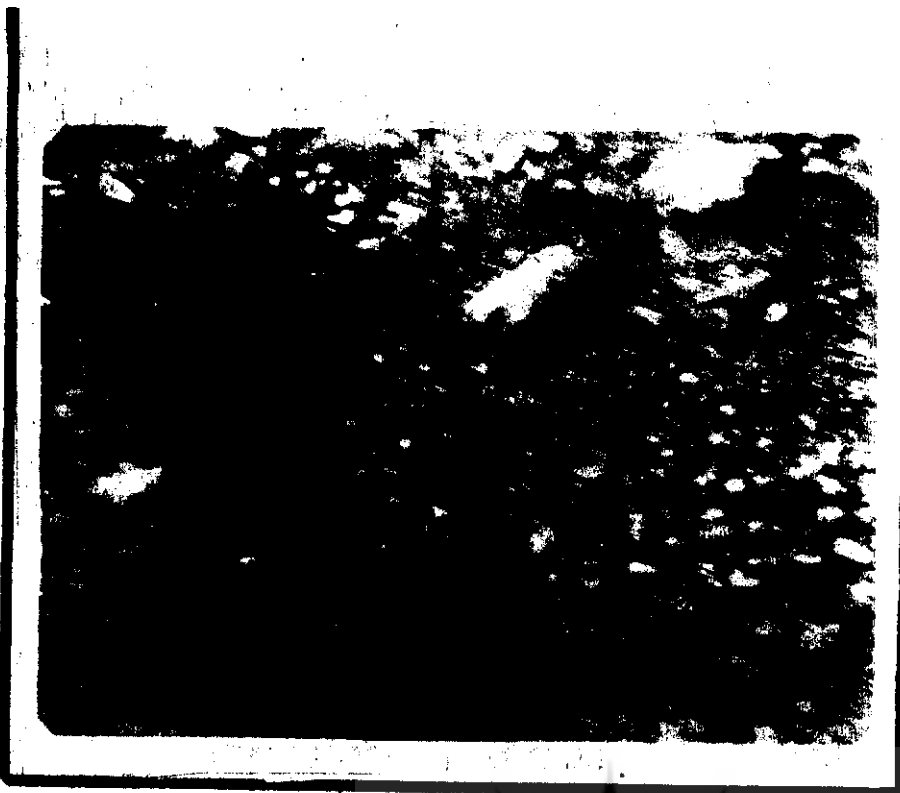
*** روستای چین که در جبهه فیاضیه آبادان یکی از فرزندان خودش را که پاسدار بود به انقلاب تقدیم کرد و برای احترام به این شهید نام این آبادی را به نام آن عزیز که نور... بود نامگذاری کردند.**

*** یکی از قدمهای اساسی برای زیشه کن کردن فقر و محرومیت برای این قشر از هموطنان مسلمان ایجاد راههای مواصلاتی خواهد بود.**

وقتی از جهاد و جهادگراها پرسیدیم، از این فرزندان بحق اسلام و صالحان زمین که در کوهستانهای دور افتاده بدون کوچکترین چشم داشتی فقط به عشق اسلام و امام عزیز خمینی کبیر با تحمل مشقتها و سختیها در آنجا مشغول انجام وظیفه هستند گویا نمی تواند از این بال خونین انقلاب براحتی سخن بگوید و منظور خود را در قالب کلمات بگنجاند تمام چهره اش شغف بود که این ناجیان، شاید از آسمان آمده اند و تعریف می کرد تا قبل از اینکه جهاد طرح آبرسانی منطقه را به اجرا بگذارد مجبور بودیم کیلومترها راه را برای جرحه ای آب روزانه طی کنیم اما حالا آب در ده خودمان آمده است و بسیار سپاسگزار بود بهر جهت از زورگوییهای خان هم چاشنی کلمات شیرین لری خود کرد و گفت:

عبدالله خان به تشکیل یک گروه مسلح اقدام کرده بود و هر کاری دلش می خواست انجام می داد و از هیچگونه جنایتی فرو گذار نمی کرد تا اینکه انقلاب شد و چهره پلید اینها خود به خود به نیستی رفته است. راهنا برنامه فردای امروز را بازدید از روستاهای اطراف کلال که در چند ده کیلومتری آنجا بود اطلاع داد.

ساعت ۷ صبح حرکت کردیم و یک ساعت و نیم از کوهها بالا رفتیم. جاده ای که از ابتدای شهر تا آنجا پیروده بودیم بگفته برادر راهنما، حدود ۱۰ سال پیش وقتی انگلیسها در این منطقه بدنبال نفت می گشتند احداث کرده بودند بهر جهت در بعضی از بیخ و خمها لوله های بزرگی را دیدیم که کوه و جنگل را شکافته بود و از جنوب به یاسوج و بعد از آن به شمال در حرکت بود وقتی علت را پرسیدیم گفتند



این همان طرح گازرسانی جنوب کشور به روسیه شوروی بود که زمان شاه پلید قرار بود به بیگانه شمالی باج داده شود و هم اکنون در مسیر بندر کنگان تا اصفهان قرار است کلیه شهرها و روستاهای در طول مسیر را از گاز طبیعی بهره مند سازد.

بالاخره دیگر کوهها اجازه عبور با ماشین را ندادند. مجبور شدیم پیاده راهمان را ادامه دهیم. ابتدا راهنا گفت چندین ساعت باید پیاده برویم تا به روستاهای اطراف که بچه های جهاد مشغول کار هستند برسیم و از محرومیت‌های آن سامان توشه ای برای بی خبران شهرنشین که سالانه بیلیون ها تومان صرف خدمات شهری ایشان می شود برداریم و شروع به حرکت کردیم. نم نم باران شروع شد و پس از نیم ساعتی همه بچه ها خیس شده بودند و وزن کفشهای گلی امان هر کدام به چند کیلو رسیده بود. اما، از لابلای جنگل به راهمان ادامه دادیم کم کم در میان کوه و جنگل به راهی رسیدیم که برادر راهنا می گفت حدود ۷ کیلومتر است که اگر باران نیارد ماشین تا اینجا می تواند بیاید و این راه را یکی از برادران کمیته پزشکی که دانشجوی دندانپزشکی است با کمک اهالی با بیل و کلنگ درست کرده است و باعث شده که روستائیان این منطقه مشکلات کمتری در زمینه ارتباط داشته باشند وقتی علت تناسب کمیته پزشکی را با کمیته فنی و عمرانی پرسیدم گفت برادر دندان پزشک که بعد از انقلاب تاکنون در این منطقه شبانه روزی فعالیت می کند از هیچ کوششی برای خدمت به این محرومان فرو گذار نکرده اند و در خدمت به مستضعفین شب و روز نمی شناسد و تمام اهالی منطقه او را بنام دکتر پرویز یا بزبان محلی دندوره می شناسند و احترام خاصی را برایش قائل می باشند و شایع بود که یکی از روستاها را اهالی به نام پرویز آباد تغییر نام داده اند که نام دکتر پرویز برای تمام آبادیهای دو منطقه زیلاتی و لوداب نامی آشنا و خدمتگزار صدیق و وفادار به اسلام و قرآن را برایشان تداعی می کند.

در همین حین که راهنا از سعه صدر و خودگذشتگیهای این جهادگر عزیز تعریف میکرد احساس شرم کردم و عرق شرمندگی بر جبین نشست و ضعف در مقابل این همه ایثار بر همه وجودم غالب گشت که قطرات باران در جنگل لشک محرومین روستا را بید می آورد که چه رسالت سنگینی نسل حاضر در مقابل این ارزشهای والای انسانی به عهد امان گذاشته شده است بعد از دو ساعت کوهپیمایی به یک منبع آب سیمانی رسیدیم که قریه داب چند ار کلال را مشروب میکرد و از جمله فعالیت برادران جهاد در آن دیار دور افتاده بود و بعد از نیم ساعتی به یک ساختمان بی در و بیکر برخورد کردیم که ناگهان صدای الله اکبر - خمینی رهبر را از سوراخهای درب پلاستیکی که هیچ شباهتی به درب نداشت شنیدیم و نفسی تازه گرفتیم.

و بدنبال صدا رفتیم. حدود سی تن از بچه ها از کلاس اول تا پنجم در یک کلاس بی در و پنجره

نشسته اند و بهت زده ما را نگاه می کردند که وقتی با معلم سلام و علیک کردیم گفت اینجا چون خیلی دور است کمتر غریبه می آید همانجا فرصت را غنیمت شمرم و از بچه ها چند سوالی پرسیدم. بچه ها کی می توانند بگویند که انقلاب چیست؟ یکی از بچه ها که یک پیرهن سفید رنگ که بی شباهت به سیاهی نبود گفت آقا من.

گفت آقا، انقلاب یعنی خان و فتودال که به ما زور می گفتند رفتند و امام حسین آمد و جهادبهارا فرستاد برای ما آب بیاورند. بچه ها در پایان تکبیرشان بعد از مرگ بر آمریکا می گفتند مرگ بر فتودال و خان.

از بچه ها خداحافظی کردیم. از معلم پرسیدم شما اهل کجائید؟ گفت من از مسنی آمده ام و با اینکه چند تا بچه دارم چون تا شهر وسیله ای پیدا نمی شود و نمی توانم پیاده هم بروم مجبورم تا آخر اسفند اینجا بمانم و فعلا مشغول درس دادن به بچه ها از کلاس اول تا پنجم هستم که جمعا ۳۰ شاگرد دارم و یک معلم دیگر مدرسه بدنبال تهیه در و پنجره مدرسه به شهر یاسوج رفته است و ما دورتر تا آخر سال اینجا هستیم. از او راجع به ساکنین اهالی پرسیدم گفت اینجا (آب چندار) جمعا حدود ۳۹۰ نفر جمعیت دارد که الان بیش از ۵ یا ۶ نفر بیشتر از مردان آبادی نیستند همگی برای کار، پیاده تا قلعه گل که هفت ساعت تا آنجا فاصله دارد می روند و از آنجا به هدشت و بعد به بهبهان تا کاری پیدا کنند و یک لقمه نانی برای زن و بچه اشان که در آمدشان در اینجا تکافو نمی کند بیاورند و الان هم تعدادی از گوسفندانشان که کم کم هستند هر روز می میرند و معلوم نیست چه مرضی گرفته اند و خراب بودن و دور بودن راه خیلی مشکلات درست کرده است و تازه کی ها هم بچه های جهاد از بالای کوه تا اینجا را با لوله آب آورده اند که خدا خیرشان بدهد که اینها این

کار را برای مردم محروم اینجا انجام می دهند. سزاغ برادران جهاد را گرفتیم که در منطقه کلال برای اتمام طرحها مستقر هستند (چون رفت و آمد و ارتباط با بچه ها حدودا هفته به هفته است و تدارکات هم همینطور لذا باید از بالای کوه تا پاتین که ۲۰ الی ۳۰ کیلومتر است یک به یک آبادیها را می پرسیدیم تا پیدایشان می کردیم) پس از خداحافظی با آدرسی که از معلم گرفتیم به سمت پاتین کوه و تپه ها حرکت کردیم. باران که کمی کم تر شده بود دوباره شروع به باریدن کرد و ما هم در کوه و جنگل بلوط پیاده به دنبال روستای بعدی می گشتیم حدود یکساعت و نیم دیگر راه رفتیم که از بالای یکی از تپه ها دودی که نشانه سوختن هیزم بود را مشاهده کردیم و بسوی آن پامید دیدار با کسانی که در عین محرومیت و فقر مادی قلب شان مالا مال از عشق به اسلام و قرآن و رهبر انقلاب است حرکتشان را تندتر کردیم یکی از برادران همراه می گفت در یکی از همین روستاهای اطراف که برادران جهاد اخیرا جاده ای درست کرده بودند با ماشین رفتیم که پس از پیاده شدن مشاهده کردیم بچه های اهالی برای ماشین عطف آوردند تا بخورد. حقیقت را باید بگویم قلم از تصویر زندگی اینان و چهره معصومان که سالها در لای زجر و شکنجه و محرومیت را در ابعاد گوناگون (فرهنگی - اقتصادی) تحمل کرده اند عاجز است. آخر از پای برهنه و لباسهای پاره پاره بچه های سه یا چهارساله در آن سرمای کوهستانی چه بنویسم و چگونه! از آن مادری که پانزده یکصد کیلو هیزم بر پشت گذاشته و برای گرم نگاه داشتن کتون خانواده اش از وسط جنگل و لابلای شیار کوه نمایان می شود چه بنویسم و چه تصویری از ترکیب کلمات را شایسته نگارش است! تا از نزدیک مصرف آب گرم زده و نان بلوط را نجشیم و نخوریم فوق بوندید.

بی به رنجهای آنان نخواهیم برد آنان که بخاطر سوتفلیه و عدم استفاده از غذاهای که حداقل پروتئین را داراست رنگهای زرد و اندامی رنجور و ضعیف دارند و تمام کارشان و هدفشان در جهت تهیه آفوقه فرزندانشان می باشد.

دیگر خسته و کوفته شده بودیم و باران شدیدتر، نزدیک شدیم برادرزاده‌ها گفت این آبادی بنام «ناکمین کلال» است و مجبور شدیم به یکی از خانه‌ها از باران پناه ببریم به چند ده متری که رسیدیم وقتی متوجه ما شدند اهالی خانه به استقبالمان آمدند و ما را به یکی از دو اطاقی موجودشان راهنمایی کردند در داخل اطاق گلی دو عدد فرش کهنه و ظاهرا محصول کارخودشان بود به اضافه دو سه دست رختخواب و یک بخاری هیزمی وجود داشت پس از روشن کردن بخاری، گرم شدیم و جانی دیگر گرفتیم آخر بعد از ۴ ساعت که بیستای بیست و یک ساله فقط مصرفه شده است و غیر از دود گازوئیل و بله‌ها اتوبوسهای دو طبقه چیز دیگری ندیده بودیم کاری بس مشکل بود.

به رسم میهمان نوازی ابتدا جای و سپس نهارخودشان را با اصرار برای ما آوردند که جای شرمندگی بود و بسیار خجالت زده شدیم دراین حین از پدرخانواده که درکارم نشست به پرسیدیم، پدر اگر کسی از اعضا خانواده شما یا اهالی این آبادی خدای نکرده مریض شوند چکار می کنید گفت هیچی یا باید او را تا «چین» (یکی از روستاهای آن منطقه که تقریبا ۳ ساعت با اتومبیل راه است) روی دولشان گذاریم و ببریم و یا باید تا مردنش بالای سرش بنشینیم چون دسترسی به دکتر نداریم و خدا به دکتر پرویز خیربهد اگر او اطلاع پیدا کند می آید.

از وضع محصولات زمین و تهیه مواد غذایی پرسیدیم گفت، چون منطقه کوهستانی و جنگلی است زمین کم است و تا آنجا که توانستیم درجنگل شخم زدیم تا شاید مقداری گندم و چیزهای دیگر کشت کنیم و کمبود آنرا بلوط می خوریم، از مدرسه برای بچه‌ها پرسیدیم جواب داد نه اسباب بزمحت یک معلم گرفتیم و قرارشده درخانه یکی از اهالی بچه‌ها را درس بدهد و اضافه کرد یکی از مشکلات ما آب بود که مجبور بودیم از صبح برای مشکی آب زنها بروند و حتی شب را هم درصاف آب بخوابند و الان الحمد لله از وقتی جهاد لوله کشیده است خیلی راحت شده ایم از امام خمینی پرسیدیم که اختلا انتظارنداشتم با توجه به نبودن تلویزیون و رادیو و دیگر رسانه‌های گروهی اینگونه اه‌ام را بشناسد، اما قلب صافش که تبلور عشق به اسلام و ائمه و انقلاب اسلامی بود آن‌ننان امام را توصیف کرد که گویا سالهاست از

نزدیک این مرد خدا را می شناسد و در مکتب او شاگردی می کند و علاقه او به انقلاب وصف ناپذیر بود که باید از نزدیک آنها را دید و پای صحبت او نشست تا این شناخت عرفانی را درک کرد بهرجهت سراغ اکیپ جهاد را گرفتیم که گفت در چند ده یابن تر مشغول کار هستند و تا آنجا هم حدود یکی ده تا بیست نفر است که چون وقت گذشته بود موفق شدیم برادران جهادگر را ملاقات کنیم تصمیم به مراجعت گرفتیم، راهما می گفت هر قدر به آبادیهای یابن نزدیک تر شویم فقر و محرومیت بیشتر به چشم می خورد که ما موفق به بازدید از روستاهای دروهان و برفتاب علیاء - برفتاب سفلی - تنگ زردبالائی - تنگ زردیابن - پاجات - پاطاره کلال - کلمک و... شدیم که بچه‌های جهاد تا آنجا که توانسته‌اند طرح ایرسانی را در بیشتر روستاهای آن منطقه به اجرا درآورده‌اند و چون در زمستان کاملا ارتباط قطع می شود جهادگران بالاچار در زمستان به یک منطقه دیگر می روند و بقیه طرح‌ها را در بهار و تابستان سال آینده اشاء... اجرا خواهند نمود.

همگی که سخت خسته شده بودیم مجبور بودیم برای رسیدن به ماشین چندساعت پیاده برگردیم و با ریزش باران که خیس هم شده بودیم تا نزدیکی غروب راه آمدیم تا به ماشین رسیدیم و از آنجا به قصد بازدید از منطقه زیلانی حرکت کردیم چون بارندگی شده بود جاده خیلی خراب بود شب را در نوراله آباد (چین) در یک مدرسه سکنی گزیدیم، معلمهای مدرسه که غیربومی بودند یکی از کلاسهای مدرسه را فرش کرده بودند و در کنارش رختخوابی. و آنجا زندگی می کردند شب را آنجا ماندیم، از یکی از معلمها که دانشجوی تربیت معلم بود علت اینکه اسم روستا از چین به نوراله آباد تغییر کرده پرسیدیم گفت: سال گذشته این آبادی درجهه قیاضیه آبادان یکی از فرزندان خودش را که پاسدار بود به انقلاب تقدیم کردی شهید شد و برای احترام به این شهید نام این آبادی که مرکز چند روستاهست به نام آن عزیز که نوراله بود نامگذاری کردند و این روستاها هم بلعاط آب آشامیدنی

درمضیقه هستند چون رودخانه‌ای که از این منطقه می گذرد ناسالم است و باعث مریضی شده‌ای شده است.

صبح به سمت پاطاره حرکت کردیم تا از آنجا به زیلانی برویم بعد از اینکه از روستای نوراله آباد خارج شدیم بر مزار آن شهید فاتحه‌ای خواندیم و عرض ادب و سپس به راهمان ادامه دادیم ظهر به دوراهی رسیدیم چون بارندگی شدید شده بود راهما رفتن به زیلانی را صلاح ندانست لذا بازدید از این منطقه به وقتی دیگر موکول شد.

وقتی بسوی شهر حرکت کردیم بعلت بارندگی جاده خراب شده بود و با سرخوردن ماشین هر لحظه احتمال سقوط به تهره را می دادیم تا اینکه با ترس و لرز عصر همان روز به یاسوج رسیدیم درین راه یکی از برادران که از منطقه زیلانی بازدید کرده بود درجه فقر و محرومیت آنجا را بسیار شدیدتر می دانست که آنجا برای رسیدن به اولین روستای منطقه چهار و پنج ساعتی نیاز به پیاده روی دارد و بچه‌های جهاد با قاطر وسایل خود را جهت کارهای عمرانی از مقر جهاد در نزدک می برند. دیگر شب شده بود و مقدمات برگشت را فراهم می کردم به نظرم رسید که اولین قدم اساسی برای ریشه کن کردن فقر و محرومیت بر این قشر از هموطنان مسلمان ایجاد راههای نواصلاتی خواهد بود و تقویت بخش راهسازی جهاد کمک شایانی به این امر خواهد کرد و سادتر خواهند توانست اهداف دولت جمهوری اسلامی را در بازسازی مناطق محروم به اجرا گذارند و سنبله دیگر در طول راه که حدودا ۲۰۰ کیلومتر بود نمایندگی نهاد استانداری را مشاهده نکردیم چنانچه در این مناطق محروم، محلی بعنوان مرکز بخش در نظر گرفته شود مسلما واقعیات ساده تر به مسئولین مربوطه خواهد رسید و لازم است از برادران ایشارگر جهاد که درسخت ترین شرایط با حداقل امکانات توانسته‌اند نور اسلام و انقلاب اسلامی را به قلب روستاها برسانند بیشتر حمایت کنند و امکانات بیشتری در اختیارشان گذاشته شود. والسلام